

جنبش مشروطه‌خواهی ایرانیان؛ خیالی ناممکن یا برنامه‌ای ناتمام*

محمد علی اکبری^۱

چکیده

جنبش مشروطه‌خواهی مردم ایران، از زوایای مختلفی مورد بررسی محققان قرار گرفته است. با این حال این واقعه مهم از جهت انطباق با زمانه و افق تاریخی ایران کمتر مورد کندوکاو قرار گرفته است. اندک تحقیقات موجود در این زمینه به دو مشرب نظری تعلق دارد؛ در یک مشرب نظری مشروطیت وارده خارجی در نظر گرفته می‌شود که فاقد هر گونه تجانس مضمونی و انطباق اجتماعی با زمینه تاریخی ایران است و لذا شکست کوشش‌های فعالان مشروطه‌خواه برای برقرار ساختن چنین نظام سیاسی از ابتدا محتوم بود. در مشرب دوم ناکامی جنبش مشروطیت به عوامل بیرونی، مداخلات خارجیان و ضعف رهبران سیاسی نسبت داده می‌شود. بر این اساس، پرسش اصلی مقاله حاضر را می‌توان بدین ترتیب صورت‌بندی کرد که ناکامی و شکست جنبش مشروطیت در برقراری نظام سیاسی دموکراتیک ناشی از ناهمزمانی تاریخی این خواست با واقعیت‌های عینی - ذهنی ایران بود و یا می‌توان الگوی تبیینی جایگزینی را در برابر این نظریه مطرح کرد؟ روش تحقیق در بحث حاضر روشی ترکیبی است و همزمان از روش تحقیق تاریخی و روش تبیین علی استفاده شده است. یافته‌های تحقیق دو نکته اصلی در پاسخ به پرسش تحقیق معلوم ساخت. نخست آن که الگوی ناممکنی مشروطیت علی‌رغم برخورداری از توانایی‌هایی برای تبیین ناکامی مشروطیت، به دلیل رویکرد تقلیل‌گرا از توضیح بخش‌های دیگری از واقعیت تاریخی ناتوان است. دوم این که الگوی رقیب یعنی الگوی ناتمامی، ضمن تبیین مناسب نارسایی‌های ساختاری موجود، پروژه مشروطیت را برنامه تحول سیاسی‌ای می‌انگارد که همچنان در افق تاریخ معاصر ایران گشوده است. واژگان کلیدی: جنبش مشروطیت، ایران، فرجام‌شناسی، پروژه ناممکن، برنامه ناتمام، امتناع‌گرایی فلسفی، دموکراتیزاسیون، سازه‌گرایی.

Iranian constitutional movement: An impossible illusion or an incomplete plan

Mohammad Ali Akbari²

Abstract

Despite the fact that the issue of Iranian constitutional movement has been variously studied by researchers from different perspectives, only few studies have ever explored this significant event in its relation to the historical context of Iran. Most studies carried out in the field have taken two major theoretical stances: the first one holds that constitutionalism is believed to be a foreign import, and thus lacks any contextual congruency or social relevance to the historical context of Iran. This can suggest that from the very beginning the constitutionalists' attempts to establish such a political order were doomed to failure. The second stance ascribes the failure of the constitutional movement to external factors, foreigners' interventions and poor leadership.

Accordingly, the purpose of the current study is twofold: I) To examine if the failure of the Iranian constitutional movement in establishing a democratic political order was simply due to the asynchrony of the plan and the concrete-conceptual realities of Iran II) To theorize, if possible, an alternative explanatory pattern. To this end, both historical investigation and causal explanation are used as the research methodologies. The findings of research indicate that despite its ability to explain the failure of Iranian constitutional movement, the impossibility pattern proves to be a reductive approach which cannot account for other aspects of the historical reality. The findings also reveal that the alternative pattern (the incomplete plan) offers a credible explanation for the existing structural deficiencies, and considers constitutionalism as an open-ending project of a political transformation to come - what is still a matter of concern and relevance to the contemporary history of Iran.

Keywords: The Constitutional Movement of Iran, Teleology, Impossible project, Incomplete plan, Philosophical abstention, Democratization, Constructivism.

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی *تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۲/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۳/۱
این مقاله، صورت منقح‌مطلبی است که در سمینار بین‌المللی بزرگداشت یکصدمین سال مشروطیت ایران به شکل سخنرانی ارائه شد. موضوع مقاله طرح مقدماتی یک ایده است که می‌تواند در پژوهش‌های تفصیلی مورد تحلیل، نقد و بررسی قرار گیرد.

2. Associate Professor, Department of History, Shahid Beheshti University (Shahid Beheshti University, G.C.); Email: m-akbari@sbu.ac.ir

مقدمه

جنبش مشروطیت ایران به مثابه نخستین جنبش دموکراسی‌خواهی ایرانیان در آغاز سده بیستم میلادی، همواره در معرض قضاوت و داوری‌های گوناگون پژوهندگان و اندیشه‌گران قرار داشته است. کوشش‌های نظرورزانه پژوهندگان عمدتاً به تبیین این جنبش و ابعاد و وجوه گوناگون آن معطوف بوده است. لیکن در سال‌های اخیر لون دیگری از رهیافت‌های نظری رواج یافته‌اند و در سایه آن رهیافت‌ها پرسش‌ها و پاسخ‌های دیگری نیز درباره جنبش مشروطیت ایران چهره بسته است. پرواضح است که گزارش رهیافت‌های نظری جدید و تبیین‌های دیگرگونه از مشروطیت ایران، سخن درازدامنی خواهد داشت که نه مجال آن در این مقاله فراهم است و نه این نوشته را چنین تکلیفی لازم. با این حال، در بازار مکاره نظرورزی‌های سال‌های اخیر، ایده‌ای تحت عنوان ناممکنی مشروطیت ایران قبول به نسبه عامی یافت. اقبال شایان توجه نخبگان به این ایده موجبات توجه جدی‌تر جامعه مورخان و پژوهندگان تاریخ معاصر ایران را در پی داشت. ایده مورد اشاره، در گفتار حاضر، تحت عنوان «ناممکنی مشروطیت در ایران» نام‌گذاری شده است. بررسی حاضر، در پی شناساندن وجوه اساسی ایده «ناممکنی مشروطیت در ایران» و نمایاندن برخی از دشواری‌ها و کاستی‌های این ایده و نهایتاً طرح ایده‌ای رقیب - و نه بدیل - تحت عنوان «ناتمامی مشروطیت در ایران» است.

در طلعه این نوشته، به منظور تدقیق قلمرو بحث و تحریر محل نزاع، می‌بایست دو نکته تمهیدی را مطرح نظر قرار داد؛ اول آن که گفتگو درباره ناممکنی یا ناتمامی مشروطیت در ایران از نظر موضوعی، در زمره موضوعات درجه دوم قرار دارد. بدین معنی که در اینجا موضوع مطالعه و شناخت احوال و رخداد‌های عصر مشروطیت نیست بلکه پدیده مشروطیت ایران مبنای گفتگو و داوری نظری قرار خواهد گرفت. به عبارت ساده‌تر در گفتار حاضر موضوع سخن، بحث «از» مشروطیت ایران نخواهد بود، لیکن «درباره» آن گفتگو خواهد شد. دوم این که ایده ناممکنی مشروطیت در ایران متضمن نوعی داوری درباره نخستین تجربه تاریخی دموکراتیزاسیون در این سرزمین است. بر این اساس می‌بایست تصریح شود که موضوع مورد گفتگو در این مقاله، نه اندیشه و ایده مشروطگی بلکه بررسی انتقادی داوری خاصی است که نسبت به پروژه مشروطگی، به مثابه برنامه عملی برای دموکراتیزاسیون ایران ابراز شده است. اگر چه هر نقشه عملی برای دموکراتیزه کردن دولت و جامعه با سامان اندیشه‌ای و نظری خاصی ارتباط وثیقی خواهد داشت، ولی آن برنامه عمل را با این سامان

نظری - در مقام مطالعه و بررسی - یکی دانستن، دقیقاً خلط میان مقام «برنامه عمل» و «نظریه پشتیبان آن» است. به بیان روشن‌تر در گفتار حاضر، سخن بر سر طرح‌های فکری مشروطگی عصر مشروطیت نیست، بلکه بحث درباره ایده‌ای است که مشروطیت را، به مثابه پروژه^۳ یا برنامه عملی برای دموکراتیزه کردن ایران، به ترازوی سنجش و داوری می‌نشانند و تحقق چنین برنامه عملی را ممتنع می‌انگارد. اینک با عنایت به نکات تمهیدی که ذکر آن رفت، بحث را ذیل سه بخش پی خواهیم گرفت؛ نخست ایده ناممکنی مشروطیت در ایران ایضاح خواهد شد و سپس پرسش‌هایی در برابر ایده مطرح می‌گردد و نهایتاً نیز ایده رقیبی تحت عنوان «ناتمامی مشروطیت در ایران» پیشنهاد می‌شود.

بازخوانی ایده «ناممکنی مشروطیت در ایران»

جنبش‌های اعتراضی گوناگونی از اواخر دوره مظفرالدین شاه قاجار (۱۳۲۴-۱۳۱۳ق) به دلایل متنوعی به وقوع پیوست.^۴ در این میان جنبش‌های اعتراضی پایتخت به سرعت صبغه سیاسی به خود گرفت و با به میدان آمدن چهره‌های سرشناسی از میان روحانیان، همچون سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی، این جنبش‌های اعتراضی ابعاد گسترده‌ای نیز پیدا کرد.^۵ سرانجام در جریان دو مهاجرت صغری (به حضرت عبدالعظیم حسنی در ری) و مهاجرت کبری (به حضرت معصومه در قم) موضوع مطالبات و درخواست‌های معترضان صورت جدی به خود گرفت. به گزارش ناظم‌الاسلام کرمانی و یحیی دولت‌آبادی در فهرست اولیه مهاجرین به زاویه عبدالعظیم، مطالب آنان بدین قرار بود: نبودن عسگرگارچی یحیی در راه قم؛ مراجعت دادن حاج میرزا محمدرضای کرمانی محترماً و مجلاً به کرمان؛ برگرداندن مدرسه خان مروی به جناب حاج شیخ مرتضی؛ اجرای قانون اسلام درباره آحاد و افراد بدون ملاحظه از احدی؛ عزل مسیو نوز بلژیکی از ریاست

۳. پروژه (Project) واژه‌ای فرانسوی است. این اصطلاح از حوزه علوم عملی وارد حوزه مطالعات علوم انسانی شده است. اصطلاح یادشده در حوزه علوم انسانی بیشتر به معنای «نقشه عمل»، «برنامه عملیاتی»، «برنامه عمل» و «طرح عملی» به کار گرفته شده است. از این رو باید میان تئوری و پروژه و عمل تفاوت قائل شد. به کار بردن جابه‌جای این مفاهیم عملاً موجب اغتشاش مفهومی خواهد شد.

۴. منظور از جنبش‌های اعتراضی مجموعه‌ای از حرکت‌های اجتماعی خرد و کلان اعتراضی است که نسبت به امور متنوعی علیه دستگاه حکومت مرکزی و یا کارگزاران آن در ایالات و ولایات شکل گرفت. از جمله می‌توان به جنبش‌های اعتراضی در شهرهای کرمان، تبریز و تهران اشاره داشت. برای اطلاع بیشتر نک: احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران (تهران: صدای معاصر، ۱۳۸۰)، ص ۹۰ - ۸۶، ۱۲۲ - ۱۲۱.

۵. همان، ص ۱۲۰ - ۱۱۸.

گمرک و مالیه دولت؛ عزل علاءالدوله از حکومت تهران.^۶ در این زمان یحیی دولت‌آبادی، که از زمره تحول‌خواهان سیاسی بود، خودسرانه درخواستی را به فهرست اولیه معترضان حضرت عبدالعظیم افزود. این درخواست عبارت بود از «بنای عدالت‌خانه‌ای در ایران که در هر بلدی از بلاد ایران یک عدالت‌خانه برپا شود که به عرایض و تظلمات رعیت رسیدگی شود و به طور عدل و مساوات رفتار کنند». بدین ترتیب درخواست عدالت‌خانه نیز وارد فهرست مطالبات معترضان شد.^۷ افزوده شدن مطالبات سیاسی خصوصاً تحول در ساختار سیاسی، نتیجه حضور بخشی از روحانیان نواندیش، تجار آشنا با تحولات سیاسی فرنگ و تحصیل‌کردگان جدید در متن و حاشیه معترضان بود. از این پس تغییرات کیفی در جریان مبارزات معترضان پدیدار گشت تا این که سرانجام موضوع «تأسیس دارالشورای کبری» در صدر فهرست مطالبات معترضان - در جریان مهاجرت کبری و پس از آن - قرار گرفت.^۸ سپس دامنه مطالبات فزون‌تر شد و معترضان تغییر دولت خودکامه به دولت مشروطه را خواستار شدند و در جریان تشکیل مجلس و تصویب قانون اساسی و متمم آن این مطالبه را به حکومت تحمیل کردند و کشور را در عداد ممالک «کونستنتیسیون» درآوردند. به عقیده پیروان ایده ناممکنی مشروطیت در ایران، همان‌طور که از روایت تاریخی مذکور برمی‌آید، مشروطه‌خواهی مطالبه برآمده از متن و بطن معترضان نبود. این هنرمندی و موقع‌شناسی جناح‌های اندکی از مخالفان بود که در زمان مقتضی خود را به میانه انداختند و خواست خود را بر زبان رهبان و سپس توده معترض جاری نمودند و بدین‌سان خواست مشروطگی را همه‌گیر کردند. گرچه این خواست مقبولیتی عامه یافت و فرمان تأسیس نظام مشروطه از سوی پادشاه مورد تأیید قرار گرفت و حتی به صورت سندی حقوقی نیز درآمد، لیکن از آنجا که این مطالبه و درخواست، از لوازم، مقدمات و مقومات لازم و کافی برخوردار نبود، به سرانجامی نرسید و مشروطگی در ایران به ثمر ننشست. پیروان این ایده عقیده دارند که ریشه ناکامی مشروطیت را نباید در عناصری چون عمل‌عاملان ناپخته و پای خودخواهی‌های رهبران و یا توطئه‌های قدرت‌های بزرگ جستجو کرد. ریشه این ناکامی در امتناع تاریخی تحقق چنین آرزوی سیاسی در ایران آن روزگار است. امتناع‌گرایان، با عنایت به نوع و مبانی استدلالی‌شان، به دو گروه عمده تقسیم می‌شوند. گروه نخست شامل آن بخش از امتناع‌گرایان است که در مقام تبیین ایده خویش رویکردی فکری و اندیشه‌ای دارند و گروه دوم امتناع‌گرایانی را دربرمی‌گیرد که برای پیشبرد ایده خود به رویکردی

۶. ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، بخش اول (تهران: آگاه، ۱۳۶۲)، ص ۳۵۸.

۷. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۴ (تهران: فردوسی، ۱۳۶۲)، ص ۲۳-۲۴.

۸. ناظم‌الاسلام کرمانی، ص ۵۵۸.

جامعه‌شناختی تمسک می‌کنند.

امتناع‌گرایانی که رویکردی فکری و اندیشه‌ای دارند، خود به دو گرایش اصلی تقسیم می‌شوند؛ اول آنان که گرایشی فلسفی دارند و دوم کسانی که گرایش سازه‌ای را در رویکرد فکری دنبال می‌کنند.

الف) امتناع‌گرایان فلسفی

از نظر امتناع‌گرایانی که گرایش فلسفی دارند، ناممکنی مشروطیت در ایران را می‌بایست بر پایه فقر فکر فلسفی مدرن توضیح داد. یکی از مهم‌ترین ایده‌پردازان گرایش فلسفی در این باره می‌گوید: نظریه‌پردازان جنبش مشروطه‌خواهی نتوانستند با تأملی در ویژگی‌های این دوران - منطق بی‌امان آن، منطق چیرگی بر عالم و آدم و نیز سیطره منطق مناسبات جهانی بود و بدیهی است که دامنه گستره این چیرگی بر شالوده اندیشه‌ای نوآیین استوار شده بود - تأسیس فلسفه سیاسی نوزایش و تجدد ایران‌زمین را وجهه هست خویش قرار دهند، آن جنبش نیز راه به جایی نبرد و لاجرم به بن‌بست رانده شد و به شکست انجامید.^۹

وی در جای دیگری تصریح می‌کند که: شکست جنبش مشروطه‌خواهی... محتوم بود... چون مفاهیمی مانند حکومت قانون، ترقی، پارلمان و حتی مشروطیت که سکه رایج زمان بود، بر شالوده‌ای از اندیشه فلسفی جدید استوار نبود.^{۱۰} او در ایضاح این سخن اشعار می‌دارد:

گذشته غرب آینده ماست، یعنی جز از مجرای طرح مجدد پرسش‌هایی که غرب در پایان سده‌های میانه و در آغاز دوران جدید طرح کرد، خروج از بن‌بست کنونی امتناع و بحران عقلانیت، امکان‌پذیر نخواهد شد. پرسش‌های اساسی غرب... پرسش از مبانی منطقی و مبادی عقلانی دورانی بود که می‌بایستی با نوزایش آغاز می‌شد و سیطره‌ای جهانی می‌یافت.^{۱۱}

امتناع‌گرایان فلسفی، از دیدگاه تاریخ اندیشه، عامل عمده امتناع نوزایش و شکست تجدد در ایران را در «هبوط فلسفه و اندیشه عقلی در تصوف و سیطره تفسیر شرعی شریعت» می‌دانستند. به عقیده آنان نظر به فقدان مفاهیم اساسی در اندیشه سیاسی و امتناع اندیشه عقلانی در سیر تاریخ دوره اسلامی، بنیان جنبش مشروطه‌خواهی ایران بر باد بود. زیرا

۹. جواد طباطبایی، *دباجه‌ای بر نظریه انحطاط ایران* (تهران: نگاه معاصر، ۱۳۸۰)، ص ۲۷.

۱۰. جواد طباطبایی، *ابن‌خلدون و علوم اجتماعی* (تهران: طرح‌نو، ۱۳۷۴)، ص ۳۶۶-۳۶۵.

۱۱. همان، ص ۱۷.

مشروطه‌خواهی، در شرایطی آغاز شده بود که سنت اندیشه فلسفی در ایران، به طور کلی زندگی و زاینده‌گی خود را از دست داده بود و به اندیشه‌ای خلاف زمان و کالبدی بی‌جان تبدیل شده بود و به همین سبب نمی‌توانست شالوده استوار مشروطه‌خواهی باشد. نظریه پرداز فلسفی گرایان معتقد است در چنین شرایطی جنبش مشروطیت به ناچار در چنبره «تقلید دوگانه‌ای» گرفتار شد. وی حتی بر این باور است که «این وضعیت تقلید دوگانه، در تاریخ متأخر ایران و در شرایط امتناع اندیشه عقلی، امری اجتناب‌ناپذیر بود. ملتی که از اجتهاد و اندیشه عقلی به دور افتاده باشد، به هبوطی محتوم رانده خواهد شد و ایرانیان در دوره معاصر تاریخ خود و به تبع سقوط چهارصدساله گذشته در چنین وضعیتی پای در گل مانده‌اند.»^{۱۲}

دومین گرایش در میان امتناع‌گرایان اندیشه‌گرا به سازه‌گرایان اختصاص داشت. از نظر آنان علت اساسی امتناع مشروطیت در ایران را می‌بایست در امتزاج ناصواب اندیشه جدید مغرب‌زمین و اندیشه سنتی اسلامی - ایرانی دانست. نتیجه چنین امتزاج ناصوابی پیدایش ناسازه‌ای بود که نه تنها دردها را درمان نکرد بلکه بر شدت مرض نیز افزود. به اعتقاد سازه‌گرایان ریشه ناممکنی مشروطیت در ایران به آنجا می‌رسد که در ایران پیش از انقلاب مشروطه، شاه بر جان و حال رعایای خود حاکم مطلق بود و پس از آن این اقتدار اندکی محدود و تعدیل شد ولی قانونی که حاکم گردید قانون مبتنی بر قرآن بود و حال آن که به زعم آنان، دولت جدید براساس ایده‌های غربی شکل گرفته است و این دو با هم در تناقض و ناسازگار با یکدیگرند.^{۱۳} سازه‌گرایان بر این باورند که مشروطیت واقعاً موجود ایران، «مشروطیتی بود اسلامی شده و ایرانی»، که از آن در مقابل مشروطیت و دموکراسی غربی به مشروطیت ایران و یا به تعبیری که از ثقه‌الاسلام تبریزی وام گرفته بودند، به «مشروطه ایرانی» یاد می‌کردند.^{۱۴} از نظر آنان «تبدیل مشروطه به مشروطه ایرانی یعنی تقلیل بنیادی‌ترین مفاهیم و اصول مشروطیت» و این امر موجبات پیدایش یک ناسازه‌ای را فراهم آورد. ناسازه مشروطه ایرانی از تضاد عمیقی نشأت گرفت که در بنیاد و در عمل، بین قوانین مشروطیت و قوانین شرعی وجود داشت و می‌توانست وجود داشته باشد. این تضادهای اصولی از مجرای اندیشیدن و آزاد اندیشیدن به بحث و تفکر در نمی‌آمد و اگر درمی‌آمد، و چون آزاد اندیشیدن با مشکلات و موانعی روبرو بود، مسائل به طور

۱۲. جواد طباطبایی، *زوال اندیشه سیاسی در ایران* (تهران: کویز، ۱۳۷۳)، ص ۲۸۷، ۲۸۸ و ۲۸۹.

۱۳. ماشالله آجودانی، *مشروطه ایرانی* (تهران: اختران، ۱۳۸۳)، ص ۲۰۶.

۱۴. همان، ص ۲۰۵-۲۰۴.

غیراصولی مطرح و بحث می‌شود. سازه‌گرایان برای نشان دادن ناسازه مشروطیت ایرانی نمونه‌های فراوانی را ذکر کرده‌اند که برای جلوگیری از اطاله کلام ذیلاً به چند مورد مهم اشاره می‌شود. به عقیده آنان یکی از نشانه‌های ناسازه بودن ساخت فکری و عملی مشروطیت ایرانی مسأله «برابری» بود. از نظر آنها «تساوی و برابری همه افراد ملت، با هر عقیده و مرام و مذهب و دین، در برابر قانون، یکی از آرمان‌های نظری و مبانی اصولی مشروطیت بوده است» ولی این اصل در عمل به صورت اصل هشتم متمم قانون اساسی درآمد که «اهالی مملکت ایران» را در مقابل «قانون دولتی متساوی‌الحقوق» می‌پذیرفت.^{۱۵} این امر همان چیزی بود که یکی از وجوه ناسازه بودن مشروطیت ایران را رقم می‌زد. آنان برای اثبات مدعای خود به نامه‌ای از آخوندزاده خطاب به مستشارالدوله در نقد رساله یک کلمه او، استناد می‌کنند که حتی مدتی پیش از مشروطیت آخوندزاده ناسازه بودن «مشروطه ایرانی» را به یکی از نظریه‌پردازان آن هشدار داده بود. آنجا که می‌گوید:

«رساله که شما از یورپا آورده بودید و جمیع آیات و احادیث را نیز به تقویت مدعای خود در آن رساله دلیل شمرده بودید، نتیجه خیالات یوروپاییانست. به زعم شما چنان بود که اتخاذ آن برای تحصیل مراد کافی است. اما غافل بودید از اینکه ترقی معنوی و خیالی بدین ترقی صوری و فعلی سبقت و تقدم نجسته است. اتخاذ تجربه دیگران حاصلی نخواهد داشت وقتی که انسان به اسواد خیال و طرح‌اندازی عقول ارباب تجربه پی‌نبرده باشد... مگر چاره این کار آیات و احادیث است؟ باید مردم به قبول خیالات یوروپائیان استعداد به هم برسانند. باید خیالات یوروپائیان در عقول مردم ایران به تجارت و مصنوعات یوروپائیان سبقت و تقدم داشته باشد. خواهید گفت که میرزا فتحعلی! خیال تو نیز امکان‌پذیر نیست. بلی، علی‌الحساب این هم راست است. باری، حق در خیال من است و وقتی خواهد رسید که کافی‌الضمیر ما از خیال من بروز خواهد کرد.»^{۱۶}

در جای دیگر با نقل جمله‌ای از آخوندزاده خطاب به مستشارالدوله به این امر تأکید می‌شود که مشروطه ایرانی به دلیل امتزاج دیانت و مشروطیت، یک ناسازه محکوم به نابودی بود. آنجا که می‌گوید: «اما شما برای اجرای عدالت به احکام شریعت متمسک می‌شوید، به خیال شما چنان می‌رسد که گویا به امداد احکام شریعت کونستنتی‌سیون فرانسه را در شرق زمین مجری می‌توان داشت، ... و کلاً، بلکه محال و ممتنع است.»^{۱۷} موضوع «آزادی» یکی دیگر از مسائلی است که به

۱۵. ماشالله آجودانی، *مشروطه ایرانی* (تهران: اختران، ۱۳۸۳)، ص ۱۴۵-۱۴۴.

۱۶. آجودانی، ص ۴۹، به نقل از فتحعلی آخوندزاده، *الفیای جدید و مکتوبات* (تبریز: احیاء، ۱۳۵۷)، ص ۲۶۸.

۱۷. آجودانی، ص ۲۴، به نقل از فتحعلی آخوندزاده، *مقالات، گردآورنده باقر مومنی* (تهران: آوا، ۱۳۸۱)، ص ۱۰۱-۱۰۰.

عقیده‌سازه‌گرایان در مشروطیت به صورت یک ناسازه عرضه گردید. در این زمینه، آنان به کلامی از ثقه‌الاسلام تبریزی استناد می‌کنند که وی وقتی از آزادی قلم و آزادی بیان یاد می‌کند آن را مترادف با «امر به معروف و نهی از منکر» تلقی می‌نماید و از نگاه آنان این امر دقیقاً تقلیل و تنزل مشروطه به ناسازه‌ای به نام مشروطیت ایرانی است. خصوصاً آنجا که ثقه‌الاسلام تبریزی می‌گوید: «تکلیف این است که بزرگ و کوچک... به قانون شریعت طاهره عمل کرده، عدالت را پیشه خود سازیم و امر به معروف و نهی از منکر را که آزادی قلم و بیان عبارت از اوست، از دست ندهیم.»^{۱۸} ناسیونالیسم نیز بر پایه دیدگاه‌سازه‌گرایان، یکی از وجوه اساسی و بنیادین مشروطیت است که در ناسازه مشروطه ایرانی دچار قلب در ماهیت می‌شود. آنان معتقدند که «مفهوم جدید وطن» - یعنی وطن در معنای یک واحد سیاسی و جغرافیایی مشخص - در قاموس مشروطیت با مفهوم «ملیت و ملت در معنای جدید» ملازمت تام دارد. اما در ناسازه مشروطه ایرانی این موضوع با جایگزینی مفهوم «وطن اسلامی» دچار اعوجاج می‌شود. آنان برای اثبات مدعای خود به کلامی از ثقه‌الاسلام تبریزی استناد می‌کنند، آنجا که می‌گوید: وطن، تنها خاک و آب نیست، بلکه وطن مسلمین خاک ایران است و شاید... حضرت ختمی مرتبت (ص) که می‌فرماید «جعلت لی الارض مسجداً و ظهوراً» اشارتی به این معنی بوده باشد و هیئت جامعه مرکب از این مملکت و لسان و مشرف وطن خاص و غیره نوع مخصوصی از وطن است.^{۱۹}

سرانجام‌سازه‌گرایان عقیده دارند که ناسازه فکری مشروطیت ایرانی این‌گونه تعین یافت که «اساس قوانین وصفی و قراردادی و اصول آیین تمدنی را که از بنیاد با دیانت و دین‌باوری بیگانه بود، با دیانت و قوانین شرعی و اصول آن، آشتی، و صورتی مقبول و شرعی و دیانتی از آن را ارائه دهند». از نظر آنان این امر «حکایت پرتناقض تجدد در ایران» است. آنان همچنین تصریح می‌نمایند که تا این تناقض در مشروطیت ایران وجود داشته باشد «سخن از تجدد در ایران، راه به جایی نمی‌برد» بلکه «نتایج بغرنج و مصایبی» نیز به بار خواهد آورد.^{۲۰}

ب) رویکرد جامعه‌شناختی

رویکرد جامعه‌شناختی، رویکرد دومین گروه از امتناع‌گرایانی است که تحقق مشروطیت در ایران

۱۸. ثقه‌الاسلام تبریزی، مجموعه آثار قلمی شادروان ثقه‌الاسلام تبریزی، به کوشش نصرالله فتحی (تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵)، ص ۴۳۱؛ آجودانی، ص ۳۸-۳۹.

۱۹. ثقه‌الاسلام تبریزی، ص ۴۳۹؛ آجودانی، ص ۳۹.

۲۰. همان، ص ۳۶۴.

را امری محال و ممتنع می‌پنداشتند. پیروان این ایده چنین می‌اندیشند که مشروطگی ساختار سیاسی خاص است که لزوماً با ساختار اجتماعی هم‌سنخی تقارن دارد و از این نظر نمی‌توان رژیم سیاسی مشروطگی را بر هر ساختار اجتماعی - اقتصادی انطباق داد. این گرایش که از آن می‌توان به گرایش «نهادگرا» یا «ساختارگرا» یاد کرد، به نوبه خود جزیی از موضوعات جامعه‌شناسی سیاسی را تشکیل می‌دهد. همه نحل‌های جامعه‌شناختی، کم‌وبیش، میان ساخت سیاسی و ساخت اجتماعی - اقتصادی رابطه‌ای قائلند. تفاوت آنها به تحلیل‌شان نسبت به نوع و کیفیت موجود در میان دو ساخت سیاسی و اجتماعی - اقتصادی برمی‌گردد. از نظر جامعه‌شناسی سیاسی، پیدایش دولت مدرن (از جمله دولت مشروطه) محصول حل منازعه میان شه‌ریاران و قدرت‌های محلی، گسترش روابط اقتصاد بازاری و پایان یافتن نزاع میان دولت و مذهب به سود شه‌ریاران بود. ظاهراً برای نخستین بار از دیدگاه جامعه‌شناسانه، رابطه دولت و جامعه توسط مارکس مورد توجه قرار گرفت. مارکس عقیده داشت که نقطه عزیمت تحلیل دولت مدرن را نمی‌توان در فرد یا رابطه او با دولت جستجو کرد، بلکه این امر را باید در رابطه آن با ساخت طبقات اجتماعی دنبال کرد. به طور کلی ویژگی اساسی جامعه‌شناسی مارکس تجزیه جامعه به اجزای آن، تشخیص منافع و طبقات عمده موجود در آن، کشف روابط میان آن اجزا و سرانجام کشف رابطه میان اجزای جامعه و ساخت سیاسی است. همچنین به موجب جامعه‌شناسی مارکس تغییر در روابط تولیدی و نهادهای اجتماعی و سیاسی و اشکال آگاهی محصول عمل و مبارزه طبقاتی است. از این رو زندگی سیاسی بازتاب کشمکش‌های طبقات اجتماعی است. هرگونه دگرگونی در روابط طبقاتی در زندگی سیاسی بازتاب می‌یابد.^{۲۱} در تعبیر رایج از مارکس، که مورد اقبال روشنفکران مارکسیست ایرانی در دهه‌های چهل و پنجاه شمسی قرار گرفت، از آنجا که توزیع امتیازات اجتماعی و اقتصادی جزء ذاتی ساخت قدرت سیاسی است، بنابراین ضرورتاً دولت برخاسته از قدرت اقتصادی و اجتماعی طبقه مسلط خواهد بود. از نظر مارکس رابطه پیکار طبقاتی و سیاسی رابطه‌ای نزدیک است. زیرا پیکار طبقاتی همان امری است که سیاست را به طور دقیق‌تری تعریف می‌کند و به آن شکل نامرئوزی می‌بخشد. بدین لحاظ مارکس عقیده داشت که «هرگز جنبش سیاسی‌ای را نمی‌توان یافت که در عین حال اجتماعی نباشد» و سرچشمه‌اش در پیکار سیاسی یافت نشود.^{۲۲} در میان محققانی که بر پایه رویکرد جامعه‌شناختی به تحلیل مشروطیت ایران پرداخته‌اند،

۲۱. حسین بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی (تهران: نی، ۱۳۷۶)، ص ۳۷-۳۸.

۲۲. بابک احمدی، واژه‌نامه فلسفی مارکس (تهران: مرکز، ۱۳۸۲)، ص ۱۱۶-۱۱۷.

بیش از همه گرایش مارکسیستی، خصوصاً گرایش‌های ارتودکس، بر نافرجامی مشروطیت ایران تأکید ورزیده‌اند. آنان با تکیه بر مبانی رایج مارکسیستی علی‌الخصوص مارکسیسم روسی تحقق مشروطیت در ایران آن عصر را امری ممتنع تلقی می‌کردند. از نظر آنان مهم‌ترین دلیل برای امتناع مشروطیت در ایران آغاز سده بیستم میلادی، فقدان ساختار اجتماعی متناظر با روبنای سیاسی مشروطگی بود. خصوصاً برخی از آنان که بر امتناع مشروطیت در نتیجه غیبت طبقه اجتماعی بورژوازی و یا دست‌کم ضعف مفرط آن تأکید می‌ورزیدند.

از نظر گرایش مارکسیستی، (از این پس هر جا سخن از گرایش مارکسیستی است، منظورمان مارکسیسم روسی است که مارکسیست‌های ایرانی نیز حداقل تا یکی دو دهه اخیر پیرو آن بودند) جنبش مشروطیت ایران یک انقلاب اجتماعی بود. جنبش مشروطیت ایران مبارزه خونین طبقات متوسط و سرمایه‌داری شهری ایران علیه فئودالیسم بود. این جنبش از لحاظ سازمانی هدفش برانداختن قدرت مطلقه فئودال و استقرار حکومت پارلمانی بورژوازی بود.^{۲۳}

برابر گرایش مارکسیستی، جامعه ایرانی در آستانه مشروطیت جامعه‌ای فئودالی بود که تحت حاکمیت اشراف فئودال قرار داشت و در رأس آن «سلطنت فئودالی خاندان قاجار» به حکمروایی مشغول بود. ایران کشوری بود تحت تسلط «مناسبات فئودالی» و «نظام سیاسی قرون وسطایی». حاکمیت اشرافی فئودالی و خان‌خانی به وسیله گرفتن قطعات زمین خرده‌مالکان و دهقانان و همچنین از طریق ضبط اموال و زمین‌های صاحبان موقوفات رشد کرد و مقدار زمین‌های اربابی رو به ازدیاد نهاد. به علاوه در نتیجه فقدان شرایط مساعد برای رشد و توسعه صنایع، بازرگانان و رباخواران و روحانیان و کارمندان نقدینه‌های خود را برای خریدن زمین به کار بستند و از زمین‌های خریداری‌شده به کشت محصولات که در بازارهای خارجی دارای فروش بودند پرداختند. این امر وضعی را پدید آورد که «قسمت اعظم سرمایه‌داری بزرگ و متوسط تجاری و همچنین روحانیان و کارمندان عالی‌رتبه منافع خود را با مالکیت فئودالی مربوط نمودند».^{۲۴} ایوانف مورخ صاحب‌نام روسی نیز همانند همتایان ایرانی‌اش انقلاب مشروطیت ایران را «انقلاب فئودالی» قلمداد می‌کند.^{۲۵}

۲۳. باقر مومنی، *ایران در آستانه انقلاب مشروطیت و ادبیات مشروطه* (تهران: سپیده و شهابنگ، ۱۳۵۷)، ص ۱۰.

۲۴. م. س. ایوانف، *تاریخ نوین ایران*، ترجمه تیزابی (تهران: اسلوج، ۱۳۵۷)، ص ۱۰، ۱۲ و ۱۴.

۲۵. همان، ص ۱۷.

از نظر گرایش مارکسیستی انقلاب مشروطیت در دستیابی به نتیجه ناکام ماند و با شکست روبرو شد، چون از زیرساخت‌های اجتماعی لازم برای پیروزی محروم بود. در انقلاب مشروطیت ایران که انقلابی علیه فئودالیسم تلقی می‌شد، بورژوازی ستون فقرات این مبارزه را می‌بایست تشکیل دهد و حال آن که بورژوازی ایران به دلیل «ضعف صنعتی و برتری بورژوازی تجاری از یک‌سو و ارتباط با فئودال‌های صاحب زمین و وجود بورژوازی کمپرادور از سوی دیگر، در این امر ناپیگیر و متزلزل ظاهر شد.»^{۲۶} در نتیجه سازش آنان با اشراف فئودال انقلاب به شکست انجامید و انقلاب نتوانست مسأله ارضی را حل کند، کشور را در جاده صنعتی شدن بیافکند، آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک را تأمین کند و ایران را به احراز استقلال سیاسی و اقتصادی نایل گرداند.^{۲۷} به هر روی انقلاب مشروطیت که انقلابی بورژوایی می‌بایست می‌بود، سرانجام پس از «فراز و نشیب‌ها به سازش میان فئودالیسم بورژوازه و سرمایه‌داری بزرگ تجاری - که یک پایش به زمین چسبیده بود خاتمه پذیرفت و از لحاظ شکل سازمانی به استقرار مشروطه سلطنتی بورژوا - ملاک منجر شد.»^{۲۸} چنین مشروطه‌ای یقیناً مشروطه سلطنتی «ابتری» خواهد بود که سلطه گروه بورژوا - ملاک را تثبیت می‌کند.^{۲۹}

فارغ از گرایش‌های گوناگونی که ذیل ایده ناممکنی مشروطیت قرار دارند و بر فراز آنها به اختصار توضیح داده شد، همگی آن گرایش‌ها در یک نکته کلیدی توافق نظر دارند و آن عبارت از این که پروژه مشروطیت در ایران آن عصر امر ناممکنی بود. به عبارت دیگر شاهیت سخن امتناع‌گرایان این بود که «جامعه ایرانی ابتدای قرن بیستم اقتضای مشروطگی» نداشت و همین امر علت‌العلل شکست و ناکامی مشروطیت ایران بود. نکته دیگر که می‌بایست در جمع‌بندی دیدگاه امتناع‌گرایان بدان توجه خاصی مبذول داشت این است که معیارشان برای داوری درباره مشروطیت ایران، مدرنیته تمام‌عیار فرنگی بود. آنان براساس همان معیار و با تکیه بر همان تجربه تاریخی به نقد مشروطه ایرانی پرداختند و چون این را با آن ناهمساز یافتند، مشروطه ایرانی را نسخه بدل دانستند که در روز داوری سیه‌روی شد. درست است که گرایش فلسفی بر فقدان اندیشه فلسفی مدرن، گرایش سازه‌ای بر فقدان سازواری در اندیشه مشروطه ایرانی و گرایش جامعه‌شناختی خصوصاً تلقی مارکسیسم روسی بر غیبت بورژوازی اصیل و توانمند تأکید ورزیدند. ولی همه این

۲۶. م. س. ایوانف، تاریخ نوین ایران، ترجمه تیزابی (تهران: اسلوج، ۱۳۵۷)، ص ۵۵.

۲۷. احسان طبری، جامعه ایران در دوران رضا شاه (بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۵۶)، ص ۲۳.

۲۸. مومنی، ص ۱۰.

۲۹. همان، ص ۱۹.

گرایش‌ها به نحوی مشروطهٔ ایرانی را با معیار و متری به نام مدرنیتهٔ غربی سنجیده‌اند و سپس به داوری دربارهٔ آن مبادرت ورزیدند و اساساً همهٔ گرایش‌های مذکور، در نهایت ناممکنی مشروطیت در ایران را در مقایسه با آنچه مدرنیتهٔ غربی داشت و این یکی نداشت تبیین نمودند.

پرسش‌هایی برابر ایدهٔ امتناع و طرح مقدماتی ایدهٔ بدیل

مروری بر ایده‌های اساسی امتناع‌گرایان پرسش‌هایی را به ذهن متبادر می‌کند که ذیلاً به برخی از آن پرسش‌ها اشاره می‌شود:

(۱) امتناع‌گرایان، بعضی به تصریح و برخی به تلویح، چنین ادعا کرده‌اند که پروژهٔ مشروطیت ایران، به منظور تأسیس تجدد غربی - به تمام معنی - برپا گردیده بود و اگر آنان چنین پروژه‌ای را ناممکن تلقی کرده‌اند، بدین لحاظ است که این پروژه خواست محالی را تعقیب می‌کرد. زیرا تحقق تجدد در جامعه‌ای پیشامدرن و فاقد زمینه‌ها و علل لازم برای استقرار مدرنیته، امر ممتنعی بود. پرسشی که در اینجا می‌توان طرح کرد این است که امتناع‌گرایان از کجا و بر پایهٔ کدام مستندات تاریخی به چنین نتیجه‌ای دست یافته‌اند؟ کدام شواهد تاریخی چنین مدعایی را گواهی می‌کند که پروژهٔ مشروطیت در پی تحقق تجدد غربی در ایران بود؟ البته بر آنان مخفی نیست که می‌بایست میان نوشته‌های برخی از منورالفکران و پروژهٔ جنبش سیاسی مشروطیت فرق جدی قائل شد. چون هیچ قرار نیست که مطالبهٔ کس یا کسانی را جزو مطالبات یک جنبش سیاسی به حساب آورد.

(۲) در پس پشت ایدهٔ امتناع‌گرایان این دیدگاه مستتر است که جهان پس از وقوع عصر مدرن یک آینده بیشتر پیش‌رو ندارد و آن هم جهان مدرن و انسان و جامعه‌ای طراز عصر مدرن. از نظر آنان ناممکنی پروژهٔ جنبش مشروطیت از آن روست که از چنین نگرش فلسفی و یا ساختارهای اجتماعی و اقتصادی نابخردار بود. پرسشی که دربارهٔ این ادعا می‌توان طرح کرد این است که کدام شواهد و دلایل تاریخی و یا عقلی چنین تفسیر تک‌خطی از تحولات تاریخی را اثبات می‌کند؟ آیا حقیقتاً همهٔ جوامع آینده‌ای جز آیندهٔ مغرب‌زمین ندارند و این آینده نیز دقیقاً و طابق نعل بالنعل با همان نهج باید صورت بپذیرد که در مغرب‌زمین رخ داده است؟ آیا این نگرش نوع دیگری از تاریخ‌نگری نیست؟ فارغ از استدلال‌های عقلی و فلسفی، آیا تجربهٔ تاریخی، حتی تجربهٔ تاریخی دویست سال اخیر چنین داوری را مورد تأیید قرار می‌دهد؟ حتی اگر بپذیریم که آیندهٔ ما گذشتهٔ غرب است، آیا این سخن بدان معناست که می‌توان تجربهٔ گذشتهٔ غربی را در کشوری چون ایران تکرار کرد؟ اگر تکرار چنین امری ممتنع و محال باشد و آیا این سخن در تعارض با سخن

قبلی که آینده جهان را آینده‌ای غربی تلقی می‌کند، قرار نمی‌گیرد؟ به علاوه براساس کدام تجربه تاریخی می‌توان چنین حکم کرد که پدیده‌ها و تحولات تاریخی به دفعات و در ظرف‌های تاریخی مختلف می‌توانند رخ دهند؟ و آیا تجربه غربی می‌تواند در جای دیگر، آن‌چنان که در غرب رخ داده است پدید آید تا سپس درباره مقومات و اقتضات آن بتوان گفتگو کرد؟

۳) در گرایش سازه‌گرایان چنین استدلال شده است که گویا هرگونه دستکاری و تغییر در صدر، ذیل تجدد غربی و همساز ساختن آن با مقتضیات بومی و ملی پروژه را ناممکن خواهد ساخت و این همان کاری است که در مشروطیت ایران صورت گرفت. پرسشی که پیرامون این سخن می‌توان مطرح ساخت این است که آیا وقوع آنچه مدنظر پیروان روایت ناسازه‌ای بودن است، اساساً ممکن است؟ یعنی آیا یک تجربه بدون دادوستد با جامعه و ظرف تاریخی که می‌خواهد بر آن وارد شود، می‌تواند رخ دهد؟ چنین صورت نابی را در کجای تاریخ می‌توان سراغ گرفت؟ اگر لاجرم و لامحاله هر پدیده‌ای در تعامل و دادوستد با ظرف تاریخی‌اش صورت وقوع می‌یابد، سپس چگونه ممکن بود درخت تجدد و دموکراتیزاسیون غربی در باغ ایرانی بروید و مزه و طعم و حتی رنگ و صبغه این باغ را به خود نگیرد؟

از سوی دیگر آیا در تمام جوامعی که دموکراتیزاسیون رخ داده است، صورت‌بندی طبقاتی به همان صورت است که در مغرب‌زمین بوده است؟ آیا در جوامعی چون هند و برخی جوامع دیگر طبقه بورژوازی حاملان اجتماعی دموکراتیزاسیون آن بودند؟ اگر نه آیا پدیده‌های مذکور را نمی‌توان در زمره پروژه‌های دموکراتیزاسیون قلمداد کرد؟ پس در چنین صورتی در غیر جوامع غربی آیا می‌توان توقع تجدد یا دموکراتیزاسیون را داشت؟ هدف از طرح برخی پرسش‌های مهم درباره رویکرد ناممکنی پروژه مشروطیت، نشان دادن برخی نارسایی‌ها و کاستی‌هایی است که این نظریه در قبال پروژه مشروطیت ایران از آن برخوردار می‌باشد. اگر چه در رویکرد ناممکنی برخی نکات و دقایق حائز اهمیتی به چشم می‌خورد ولی بر مبنایی استوار شده است و نتایجی را در پی دارد که به نظر تمامت قابل قبول نمی‌رسد.

اینک در این قسمت از بحث باید به این پرسش پاسخ داد که چه ضرورتی به طرح نظریه رقیب؟ باید اذعان کرد که بیش از درستی یا نادرستی ادله مکتب ناممکنی، نتایج آن تأمل مجدد را ضروری کرد، زیرا وفاداری به لوازم رویکرد ناممکنی این نتیجه را لامحاله در پی دارد که پروژه مشروطیت ایران، پروژه متمتعی بود که جز زحمت نیفزود و هیچ دردی را دوا نکرد بلکه بر شدت و پیچیدگی درد و رنج ملت ایران افزود. همچنین نه تنها گرهی از راه فروبسته دموکراتیزاسیون ایرانی برداشت،

بلکه بر گره‌های آن نیز افزود و از آن پس نیز به دلیل بقای علل ناممکنی افق‌های پیش‌رو هم همچنان عبوس و تاریک خواهد بود.

این تصویر از پروژه مشروطیت ایران، به باور من نه با واقعیت‌های تاریخی سازگاری داشت، نه در تبیین آن از منطق استواری برخوردار بود و نه راهگشایی برای آینده می‌کرد. از این رو فکر دیگری را دنبال شد و نهایتاً به طور مقدماتی ایده‌ناتمامی شکل گرفت. مهم‌ترین گزاره‌های ایده‌ناتمامی مشروطیت ایران را به شرح زیر و به اختصار چنین می‌توان بیان کرد:

یکم: رویکرد ناتمامی مشروطیت به این مبنای اساسی اذعان می‌کند که با پدیدار شدن تمدن جدید مغرب‌زمین، افق حاکم بر تحولات جهان کم‌وبیش متأثر از تجارب تمدن جدید صورت می‌پذیرد. این امر وقوع رخداد‌های متأثر از تجربه مدرن را امری اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. البته باید توجه داشت که در وضعیت جدید، جهان در یک موقعیت واحد قرار ندارد و منطق حاکم بر تحولات آن نیز منطقی واحد نخواهد بود.

از نظر رویکرد ناتمامی پروژه مشروطیت ایران، در دوران جدید شاهد شکل‌گیری دو نوع از تجربه مدرن هستیم. یکی مدرنیته مرکز و دیگری مدرنیته حاشیه. حاشیه صرفاً یک موقعیت جغرافیایی نیست بلکه دقیقاً یک موقعیت تاریخی است. از این رو پدیده‌ها در مدرنیته پیرامونی نه آنچنان رخ می‌دهند که در مدرنیته مرکز پدید می‌آیند. پروژه مشروطیت ایران، پروژه‌ای در مدرنیته حاشیه‌ای بود و کاملاً منطبق بر وضعیت حاشیه‌ای. بنابراین نمی‌توان میزان توفیق یا عدم توفیق و نتیجه‌بخشی یا عدم آن را با تکیه بر منطق تحولات در مدرنیته مرکز توضیح داد و یا آن را معیار و نقشه عمل این قرار داد. بر این اساس می‌توان گفت که مهم‌ترین دشواری رویکرد ناممکنی در قبال پروژه مشروطیت از این امر ناشی می‌شود که در این رویکرد پروژه مشروطیت ایران با معیارها و ضوابط مدرنیته مرکز مورد داوری قرار گرفته است. پس باید طرحی نو در انداخت که بتواند جنبش مشروطیت ایران را به مثابه مدرنیته‌ای حاشیه‌ای توضیح دهد.

دوم: جنبش مشروطیت ایران پروژه‌ای بدیع و نوظهور در پویش‌های تحول‌خواهی در تاریخ ایران محسوب می‌شود و به هیچ روی نمی‌توان آن را از جنبش پویش‌های قدیم جامعه ایران محسوب کرد. پروژه‌ای که سری در مناسبات عصر جدید داشت و سر دیگرش در موجودیت تاریخی ایرانیان بود. اما این نقشه عمل در خود نقشه‌ای تمامیت‌یافته نبود، پروژه‌ای بود که از یک آغاز نوظهور در مسیر تحول‌خواهی سیاسی حکایت می‌کرد. این آغاز صرفاً نقطه کمی برای شروع قلمداد نمی‌شود بلکه این شروع، بیانگر منزل نخست در طریقت جدید

تاریخی محسوب می‌شود و ناتمامی دقیقاً ناظر به همین وضعیت تاریخی است. پروژه مشروطیتی ایران، در خود یک آغاز بود که انجامش به امتداد تاریخی سپرده شده است و درباره ناممکنی آن دست کم در برهه کوتاه تجربه تاریخی اش نمی‌توان حکم نهایی داد. پروژه مشروطیت ایران فرآورده نخستین دادوستدها میان مدرنیته و موجودیت تاریخی ایرانی بود و ای بسا در این تجزیه ناستواری‌ها و خامی‌هایی نیز صورت پذیرفته باشد ولی این امر پایان راه نبود و تجربتی ناتمام بود. به طور مثال در ربط میان دیانت و مشروطیت، در پروژه تحول‌خواهی سیاسی، ای بسا که چندان کار به سامان نشده باشد همان‌طور که در دیگر تجربیات نیز می‌توان به نارسایی‌هایی از این دست اشاره داشت.

سوم: پروژه جنبش مشروطیت ایران، نقشه‌ای بود برای تحولات سیاسی چندگانه و چندمرتب‌ای که در عمل فرصت و مجال کافی برای به پایان رسانیدن آن فراهم نیامد و بدین سبب پروژه جنبش ناتمام باقی ماند. ناتمامی در این نگرش مساوی با به پایان نرسیدن کار مطابق نقشه عمل است. میان این تلقی با نگرشی که از خاتمیت نیافتن کار و ناقص ماندن بنا، عدم امکان را اراده می‌کند، تفاوت بسیاری وجود دارد.

ناتمامی نقشه عمل جنبش مشروطیت را نمی‌توان با تمسک به ایده‌های اراده‌گرایانه توضیح داد. واقعیت این است که مجموعه‌ای از موانع می‌توانند به سرانجام رسیدن نقشه عملی را با دشواری‌هایی روبرو کنند و نهایتاً بنای جدید نیمه‌کاره بماند. بده مشروطیت ایران برنامه نیمه‌کاره‌ای بود که در آن زمان به پایان نرسید ولی به پایان نرسیدن و ناممکن بودن دو سخن جداگانه است. چهارم: پروژه ناتمام مشروطیت به هیچ روی ایده بی‌فایده‌گی و بی‌نتیجه بودن را مورد تأیید قرار نمی‌دهد. یقیناً مشروطیت نتایجی درخور در پی داشت ولی چون نتوانست به دلایلی که ذکر آن شد، به پایان برسد و نیمه‌کاره ماند، از حیث نتایج نیز نتایج نیمه‌کاره‌ای برجای گذاشت.

نتیجه‌گیری

یافته‌های تحقیق دو نکته اصلی در پاسخ به پرسش اصلی پژوهش آشکار ساخت: یکم آن که الگوی ناممکنی مشروطیت به‌رغم برخوردارگی از توانایی‌هایی برای تبیین ناکامی مشروطیت، به دلیل رویکرد تقلیل‌گرا از توضیح بخش‌های دیگری از واقعیت تاریخی ناتوان است؛ دوم این که الگوی رقیب یعنی الگوی ناتمامی، ضمن تبیین مناسب نارسایی‌های ساختاری موجود، پروژه مشروطیت را برنامه تحول سیاسی می‌انگارد که همچنان در افق تاریخ معاصر ایران گشوده است.

از این رو در پایان سخن باید گفت که پروژه ناتمام مشروطیت، پروژه‌ای نیمه‌کاره بود که به میراث برای آیندگان باقی مانده و جامعه ایرانی در طول یک‌صد سال اخیر در امتداد تاریخی آن پروژه بر تکمیل بخش‌های دیگری از این بنای نیمه‌کاره همت گماشته است.

کتابنامه

- آجودانی، ماشاءالله. مشروطه ایرانی. تهران: اختران، ۱۳۸۳.
- آخوندزاده، فتحعلی. الفبای جدید و مکتوبات. تبریز: احیاء، ۱۳۵۷.
- _____ . مقالات. گردآورنده باقر مومنی. تهران: آوا، ۱۳۸۱.
- احمدی، بابک. واژه‌نامه فلسفی مارکس. تهران: مرکز، ۱۳۸۲.
- ایوانف، م. س. تاریخ نوین ایران. ترجمه تیزابی. تهران: اسلوج، ۱۳۵۷.
- بشریه، حسین. جامعه‌شناسی سیاسی. تهران: نی، ۱۳۷۶.
- دولت‌آبادی، یحیی. حیات یحیی. ج ۲. تهران: فردوسی، ۱۳۶۲.
- طباطبایی، جواد. ابن‌خلدون و علوم اجتماعی. تهران: طرح‌نو، ۱۳۷۴.
- _____ . دیپاچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران. تهران: نگاه معاصر، ۱۳۸۰.
- _____ . زوال اندیشه سیاسی در ایران. تهران: کویر، ۱۳۷۳.
- طبری، احسان. جامعه ایران در دوران رضا شاه. بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۵۶.
- ناظم‌الاسلام کرمانی. تاریخ بیداری ایرانیان، بخش اول. تهران: آگاه، ۱۳۶۲.
- کسروی، احمد. تاریخ مشروطه ایران. تهران: صدای معاصر، ۱۳۸۰.
- ثقه‌الاسلام تبریزی. مجموعه آثار قلمی شادروان ثقه‌الاسلام تبریزی. به کوشش نصرالله فتحی. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵.
- مومنی، باقر. ایران در آستانه مشروطیت و ادبیات مشروطه. تهران: سپیده و شباهنگ، ۱۳۵۷.